سرمقاله: توهم دستوری

گاه دو قدم به جلو برمی‏داریم و یک قدم به عقب. سپس یک قدم به جلو و دو قدم به عقب.دست آخر سه قدم به جلو و یک قدم به عقب.حاصل این همه‏ تلاش،تنها برداشتن دو قدم است.

اقتصاد دستوری وجود خارجی ندارد و توهمی بیش نیست.هیچ نظام اقتصادی در جهان نیست‏ که بتوان در آن با صدور دستور،قیمت‏ها و عرضه و تقاضا را به خط درآورد و در خدمت جامعه‏ قرار داد.

با وجود اصل بدیهی،البته اما اقتصاد دستوری همواره در دستور کار سیاستمداران دنیا قرار داشته است و بسیاری از آنان برای پیشبرد مقاصد و هدف‏های خود و یا با تصور"نفع جامعه‏"بدان‏ توسل جسته‏اند.غافل از آنکه حاصل اقتصاد دستوری همواره در تعارض با نیات خیرخواهانه، اما ساده‏انگارانه،است.

مهم‏ترین اشتباه سیاستگذاران معتقد به اقتصاد دستوری تشخیص نشانگاه دستور است.آنان‏ می‏دانند که باید دستور دهند و برای تنظیم اقتصاد دخالت کنند،ولی نمی‏دانند که آنچه باید در آن‏ مداخله کرد،چیست.آنان،در حقیقت،از موضوع اصلی غافلند و با صدور دستور در موضوعات‏ موهوم و لاجرم بی‏حاصل،پس از مدتی گناه را متوجه مجریان دستورات واهی‏شان می‏کنند.گاه‏ نیز بیشتر به اشتباه دامن زده،گمان می‏کنند با صدور دستورات شدیدتر می‏توان گره را گشود، غافل از آنکه در واقع گره بر گره می‏زنند.بدین ترتیب دستورات‏شان نه تنها باری از دوش اقتصاد و مردم برنمی‏دارد،بلکه دشواری‏ها را مضاعف می‏کند.

قاعده اصلی و تکراری در اقتصاد دستوری،اشتباه گرفتن معلول به جای علت است.هنگامی‏ که قیمت‏ها بالاست،سیاستمداران اقتصاد دستوری در پاسخ به خواست عمومی،دستور کاهش‏ قیمت‏ها را صادر می‏کنند،غافل از آنکه به این ترتیب انگیزه تولید را از تولید کننده سلب می‏کنند و یا او را وامی‏دارند که از کیفیت محصول بکاهد.این چرخه،خود،سبب کمبود و نگرانی بیشتر کالا می‏شود.آنچه در این میان مغفول می‏ماند آن است که کاهش قیمت‏ها و مهار فشارهای تورمی‏ از یکسو مستلزم تنظیم مجموعه دستورات جامع و دقیق برای ایجاد یک چارچوب رقابتی تولید و عرضه کالا و از سوی دیگر نیازمند کنترل مخارج دولت و کسری بودجه است.

نیک دانسته شده است که قیمت‏ها در اقتصاد همچون چراغ راهنمایی در شهری شلوغ و پر رفت و آمد عمل می‏کنند.دستکاری بی‏مورد و غیر کارشناسانه چراغ‏های راهنمایی،به ویژه بدون‏ مطالعه ویژگی‏های هر تقاطع،میزان عبور اتومبیل از آن،فاصله چراغ‏های راهنمایی از یکدیگر و ...،حاصلی جز به هم ریختگی و آشفتگی بیشتر در حرکت اتومبیل‏ها ندارد.یک نظام هوشمند و هشیار کنترل ترافیک،به جای دستکاری در چراغ راهنمایی،در اندیشه برنامه‏ای جامع برای‏ تنظیم آمد و شد شهری است.

قیمت‏های دستوری همچنان که قیمت‏های نسبی را به هم ریخته،عرضه و تقاضا را مختل می‏ کنند،فضای فساد،رانت‏خواری و بی‏عدالتی را موجب می‏شوند.بی‏شک بهره‏مندان اصلی از چنین فضایی فرصت‏طلبان اقتصادی و سیاسی‏اند.حاصل این فرایند نیز چیزی جز فشار بیشتر برگرده طبقات محروم و متوسط جامعه نیست.

دستکاری نسنجیده قیمت در همه بازارها خطرناک و در بازار پول و سرمایه خطرناکتر است. قیمت پول،نرخ سود سرمایه‏گذاری‏های بانکی است که بانک‏ها باید سپرده‏گذاران را در آن‏ سهیم کنند.تغییر دلخواه نرخ سود بانکی،خواه در فضای بانکداری سنتی و خواه در چارچوب بانکداری اسلامی،امری غلط و ناصواب و متضمن مخاطرات فراوانی است.

در بانکداری سنتی،نرخ بهره بانکی،تابعی از تورم است.در واقع هرگاه میزان تورم بالاست‏ نرخ بهره بانکی نیز بالاست؛دقیق‏تر بگوییم نرخ بهره اساسا بالا نگهداشته می‏شود تا به کمک آن‏ بتوان تورم را کنترل کرد.همپای کاهش تورم از نرخ بهره نیز کاسته می‏شود.

در بانکداری اسلامی نرخ سود سپرده‏گذاران تابعی از میزان و نرخ بازگشت سرمایه است. بانک وکیل سپره‏گذار و در عین حال شریک او در سرمایه‏گذاری است.سود سرمایه‏گذاری نیز براساس یک قرارداد میان سپرده‏گذار و بانک تقسیم می‏شود.

هنگامی که وضعیت تورمی بر جامعه حکمفرماست طبعا میزان سود سرمایه‏گذاری و نرخ‏ بازگشت سرمایه نیز بالاست.همه و یا قسمت اعظم این سود شرعا و عرفا حق بانک-در مقام‏ سرمایه‏گذار-نیست و باید سهم نیز عاید سپره‏گذار شود.هیچکس مجاز نیست با تغییر و دستکاری دستور نرخ سود،آن هم صرفا براساس توهم خود و یا اهداف سیاسی،سپرده‏گذاران‏ را از حق مشروع و قانونی خود محروم کند.

توجه به پیشینه اقتصاد دستوری در کشورمان می‏تواند در شناخت پیامدهای سوء آن راهگشا باشد.در زمان جنگ،بنابر مقتضیات آن دوره،اقتصاد کشور به شیوه دستوری اداره می‏شد. برای مثال تأکید بر نرخ پایین بانکی بود.حاصل این تأکید،هجوم مردم به بانک‏ها برای دریافت‏ وام در تسهیلات بود.اما در آن اوضاع عمدتا افراد دارای رابطه و یا صاحب رانت می‏توانستند از تسهیلات بانکی برخوردار شوند و این خود عین بی‏عدالتی بود.پیامد سوء مهم‏تر آنکه در سال 1367 بانک‏های کشور با میلیاردها تومان زیان،برخی ورشکسته و برخی در آستانه‏ ورشکستگی قرار گرفتند.

آن زمان قیمت پایین کالا و خدمات اصرار ورزیده می‏شد.قیمت پایین به نوبه خود زمینه‏ تقاضا را افزایش می‏دهد.بنابراین مردم خواستار خرید بیش از پیش کالا بوند.اما عرضه،کافی‏ نبود.لاجرم به نظام سمیه‏بندی توزیع کالا،یا به اصطلاح رایج توزیع کوپنی کالاها،توسل جسته‏ شد.روی دیگر سکه نظام کوپنی کالا،وجود نظام دو نرخی،یا بهتر بگوییم چند نرخی ،قیمت‏ کالاهاست.به این ترتیب تقاضا و مصرف به هم ریخت،عرضه مختل گردید،رشد اقتصادی منفی‏ شد و کشور از توان افتاد.

در برنامه اول توسعه تصحیح انحرافات اقتصادی آغاز گشت و قیمت‏ها تا حد زیادی به سمت‏ عادی شدن میل کردند.همراه با این تحول،نشانه‏های بهبودی در اقتصاد کشور نمایان گشت. تورم از 28 درصد به کمتر از 19 درصد کاهش یافت.بر میزان عرضه کالاها و خدمات افزوده‏ گشت،تولید رونق گرفت و رشد اقتصاد کشور به 3/7 درصد رسید.

اما به هنگام اجرای برنامه دوم،که همزمان با تغییرات سیاسی در کشور بود،سردمداران‏ توهم اقتصادی دستوری بار دیگر دولت را واداشتند که از شیوه آنان تأسی کند.لشکری برای‏ کنترل قیمت‏ها به استخدام درآمد و اقدامات فراوانی در این عرصه صورت گرفت.حاصل، هیچ بود و نتیجه کار،معکوس.پیشبرد و اجرای سیاست دستوری بر مخارج دولت،کسری‏ بودجه و فشار تورمی افزود.به تبع رشد اقتصادی کشور به شدت افت و از 7 درصد به 2 درصد سقوط کرد.

در برنامه سوم،بار دیگر با فاصله گرفتن از اقتصاد دستوری،کشور رشد اقتصادی بیش از 5/6 درصد را تجربه کرد.اکنون نیز که اقتصاد ایران به یمن تلاش‏های همه مسؤولان و دست‏اندرکاران دولت و بخش خصوصی در مسیر رشد قرار گرفته باید بیش از پیش هشیار بود تا بار دیگر عقب‏گرد جای پیشرفت را نگیرد.

به راستی چرا نباید از تجربه 25 سال گذشته ایران و نیز تجربه کشورهای دیگر دنیا درس بگیریم. از یاد نبریم که دیگر زمان و مجالی برای آزمودن آزموده‏ها باقی نمانده است و تکرار اشتباهات‏ گذشته قابل جبران و بخشش نخواهد بود.تغییر مثبت در سرنوشت یک ملت جز با تأمل بر تجارب‏ گذشته و درس گرفتن از آن میسر نیست.